

اسطوره رخ، افسانه یا واقعیت

احمد رحیم خانی سامانی

نخستین مرتبه که نگارنده به نام «رخ» به عنوان پرنده‌ای از گونه‌ی دیگر بازخورد، دوران دانشجویی او بود و همکاری نزدیکی که با استاد ارجمند دکتر منصور میرزانیای پیرامون پرنده‌گان در ادب فارسی داشت. سپس حین تصحیح متن منظومه‌ی هزارستان دهقان سامانی بار دیگر به چشم‌اندازهای وسیع‌تری از این پرنده دست یافت و به ناچار هنگامی که داستان‌های سندباد بحری به عنوان کتابی آماده‌ی چاپ شد، ضرورت بررسی زوایا و خفایای بیشتر این پرنده، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. آنچه می‌خوانید نقل تغییر یافته‌ی تعلیقه‌ای است که نگارنده ذیل ابیات مربوط به این پرنده در پایان کتاب «هفت سفر سندباد بحری (از منظومه‌ی هزارستان)» نگاشته است. از آنجا که نخستین بارقه‌ی بررسی این پرنده حین همکاری با آن استاد افروخته شد، این وجیزه را به هم ایشان پیشکش می‌نمایم.

رخ نام پرنده‌ای است که به زعم برخی از ملاحان و جهانگردان و فرهنگ‌نویسان در نواحی هند و چین و حتی آفریقا می‌زیسته و از نظر جثه و بزرگی غیرقابل تصور است. در پاره‌ای از فرهنگ‌ها درباره‌ی رخ چنین نوشته‌اند: «در هندوستان مرغی است به غایت عظمت و قوت و آن را رخ گویند.» «رخ به وزن گل... مرغی است عظیم‌الجثه در هند.» «نام مرغیست عظیم که فیل و کرگدن را می‌رباید و بی‌الا می‌برد.» «مرغیست عظیم» برخی از فرهنگ‌نویسان معاصر عرب وجود رخ را تصدیق کرده، نوشته‌اند: «مرغ بزرگی که در جزایر هند بوده و منقرض شده است. تخم آن در ماداگاسکار پیدا شده، گویند که درازای تخم آن به سی سانتی‌متر می‌رسد.» دلود انطاکی که در قرن هفده می‌زیسته است درباره رخ گوید: «مرغی است بزرگ که گوته‌ای از آن به بزرگی شتر و بلندتر از آن است، گردن این مرغ سفید است و طوقی طلائی دارد و بر شکم و پاهای آن خطهایی تیره یافت می‌شود و هیچ مرغی به بزرگی جثه آن دیده نشده است.»^۵

ابن بطوطه جهانگرد و جغرافی‌دان معروف قرن هشتم هجری در سفرنامه‌ی خود ماجرابی را از رخ این گونه نقل می‌کند: «روز چهل و سوم پس از طلوع فجر کوهی در دریا نمایان شد، فاصله ما تا آن کوه در حدود بیست میل حدس زده شد و باد ما را به سوی این کوه می‌برد. کشتیبانان در شگفت شدند و گفتند: اینجاها نزدیک ساحل نیست، وسط دریا هم که کوه ندارد و بهرحال اگر باد ما را به آن برزند کار ما ساخته است. مردم به زاری و دعا پرداختند و تجدید توبه کردند و به

خدا و پیغمبر متوسل گشتند. بازرگانان هم نذر و صدقه زیاد کردند و همه این نذرها را من به خط خود نوشتم و آنان بر ذمه گرفتند. ناگاه دریا کمی آرام یافت. هنگام طلوع آفتاب بود، دیدم که آن کوه در هوا بلند شده بطوریکه اشعه خورشید از فاصله میان آن و دریا نمایان است، همه تعجب کردیم و من متوجه شدم که کشتیبانان به گریه و زاری افتادند و با هم وداع می‌کنند. گفتم چه خبر است؟ گفتند: آن که خیال می‌کردیم کوه باشد رخ بوده و اگر ما را ببیند نابودمان خواهد کرد. در این هنگام فاصله ما و آن محل از ده میل کمتر بود. لیکن از فضل خدا بادی موافق وزیدن گرفت و مسیر ما را تغییر داد و بدین ترتیب از رخ دور شدیم و حقیقت شکل او را نتوانستیم بینیم.»^۶

در متن مشهور هزار و یک شب نیز درباره‌ی رخ از زبان سندباد آمده: «چون مرا از آن پرنده که در جزیره بود عجب آمد، حکایتی بخاطر آوردم که او را در زمان گذشته از سیاحان و مسافران شنیده بودم که در پاره‌ای از جزایر پرنده‌ای هست که او را رخ گویند که کودکان خود را به گوشت قیل طعمه دهد... از سیاحان و مسافران شنیدم که همان کرگدن پیل بزرگ را به شاخ بردارد و در جزیره و سواحل می‌گردد و پیل در شاخ او مرده، روغن پیل از گرمی آفتاب در چشمان او می‌ریزد در حال نابینا شود، آنگاه مرغ رخ آمده او را به چنگال گیرد و او را با لاشه پیل که در شاخ دارد از بهر اولاد خود طعمه برد.»^۷

عجیب‌ترین و در عین حال گیج‌کننده‌ترین مطلبی که درباره‌ی رخ تاکنون بیان شده آن است که مارکوپولو، جهانگرد معروف ایتالیایی در سفرنامه‌ی خود از زبان مردم جزیره‌ی ماداگاسکار ذکر می‌کند، او در این باره می‌نویسد: «مردم جزیره نقل می‌کنند که در یک فصل معین از سال طیر عجیبی بنام «رخ» از نواحی جنوبی ظاهر می‌شود. از حیث شکل شبیه عقاب ولی از حیث هیكل بمراتب بزرگتر از آن است و قدرت آن باندازه‌ای است که می‌تواند فیلی را با چنگالهای خود باسماں بلند نموده بعد از آنجا بزمین اندازد و پس از آن می‌آید و از گوشت آن تغذیه می‌کند. اشخاصی که این پرنده عجیب را دیده‌اند اظهار می‌دارند وقتی بالهایش گسترده است طولشان از نوک تا نوک تا شانزده قدم و طول پرها هشت قدم می‌باشد و بهمین نسبت هم عرض آنها می‌باشد. مستر مارکوپولو بخیال اینکه این حیوان نصف بدنش پرنده و نصف دیگرش شیر است [بخاطر تبادر به پرنده‌ی افسانه‌ای گریفون (Griffon)] مخصوصاً درصدد تحقیق برآمد و از کسانی که آن را دیده بودند، سوالاتی نمود و معلوم شد که شکل عقاب است. خان بزرگ نیز که از وجود چنین پرنده‌ای استحضار

حاصل نمود اشخاصی برای تحقیق به جزیره فرستاد. وقتی که برگشتند پری از آن طیر آوردند که نوزده وجب طول داشت. شاه از مشاهده آن بی‌نهایت در شگفتی شد، و به آوردگان خلعت مناسب عطا فرمود.»^۸

در نقاشی‌های عصر صفوی خصوصاً تصاویری که «علی رضا عباسی» نقاش معروف آن عصر از رخ کشیده، رخ به شکل مرغی با تاجی بلند به تصویر کشیده شده است. همچنین در ترجمه‌ی هزار و یک شبی که ادوارد ویلیام لین (William Lane Edward) به انگلیسی ترتیب داده بود، یک نقاشی ایرانی رخ را در حالی که سه قبلی را به منقار گرفته است، نشان می‌دهد.^۹

آنچه درباره‌ی رخ قابل تأمل به نظر می‌رسد، نظری است که آقای علی مظاهری در این باره بیان کرده‌اند، ایشان معتقدند: «دریانوردانی که در قرون وسطی در سواحل چین کشتی می‌رانند از طوفان یا Rukh [رخ] که به زبان مندایی به معنای یا دست، بیم داشتند و ظاهراً همین لغت است که در داستان‌های دریانوردان، به رخ پرنده افسانه‌آمیزی که در هزار و یک‌شب کشتی‌ها را واژگون می‌تواند کرد مبدل شده است.» از دیگر سو امتزاج و خلط فرهنگ‌های مختلف با یکدیگر نیز کمک شایانی به قوت گرفتن چنین افسانه‌ای کرده است، چنانکه در نزد اروپاییان نیز به پرنده‌ای با مشخصات و اوصافی گما بیش مشابه «رخ» می‌توان برخورد. گریفون (Griffon) با تنه‌ای شبیه شیر و بال‌هایی چون عقاب از برخی جهات به رخ شباهت دارد. شرحی که «سرجان ماندویل» در سفرنامه‌ی خیالی خود از این پرنده آورده چنین است: «... در این سرزمین بیش از ولایات دگر، گریفون یافت می‌شود و شمار آنها بسیار است. برخی می‌گویند قبلاً جثه‌شان همچون عقاب و خلف آنها شیر بوده و این گفته صحیح است زیرا بدن آنها به چنین چیزی بی‌شباهت نیست. اما جثه گریفون هشت مرتبه بزرگتر از شیر است و مقام او صد برابر بالاتر از عقاب. این حیوان حتماً می‌تواند پروازکنان یک مرد و یک اسب، یا دو ورز او که آنها را برای شخم‌زدن به هم بسته‌اند، بر پشت آشیانه ببرد. بر پاهای این حیوان ناخنهایی به بزرگی شاخهای ورز او روییده و مردم از آن ظرفهای آبخوری درست می‌کنند و از دنده‌های وی کمان می‌سازند.»^{۱۰}

با توجه به آن چه آمد و با گوشه چشمی به تطبیق اساطیر ملل مختلف، شاید بتوان به برخی از نمودهای این پرنده بهتر پی برد و او را از خلسه‌ی افسانه به عالم اسطوره کشانید. براساس آن چه که از سیمرخ در شاهنامه‌ی فردوسی آمده، این پرنده دارای دو

براساس آن چه که از
سیمرغ در شاهنامه‌ی
فردوسی آمده، این
پرنده دارای دو
چهره‌ی کاملاً متفاوت
از یکدیگر است

در نقاشی‌های عصر صفوی خصوصاً تصاویری که «علی رضا عباسی» نقاش معروف آن عصر از رخ کشیده، رخ به شکل مرغی با تاجی بلند به تصویر کشیده شده است

چهره‌ی کاملاً متفاوت از یکدیگر است. می‌دانیم که سیمرغ در ماجرای پرورش زال، به دنیا آمدن رستم و راهنمایی رستم در نبرد با اسفندیار و رهنمون شدن او به درختان گزی که در کرانه‌ی دریا قرار گرفته‌اند، چهره‌ای مثبت دارد. اما در مقابل در هفت‌خان اسفندیار، این پرنده وجودی شرور مانند گرگ، شیر، اژدها و زن جادوگر است که در نهایت از میان برداشته می‌شود. در داستان‌های سندباد بحری نیز رخ دارای دو چهره است. نخست آنجا که سندباد با آویختن از او و گذشتن از دریاها از آن جزیره مهجور نجات می‌یابد و از این جهت شباهت بسیاری با سیمرغ هنگام رسانیدن رستم به کرانه‌ی دریا و درختان گز دارد و از دیگر سو به درنایی که پهلوان سننارو (Sentaro) زاپنی را به هنگام خطر مرگ از پهنه‌ی اقیانوس می‌گذراند و به درختان زندگی‌بخش می‌رساند، بسیار شبیه است.^{۱۳} نیز میان رخ و پرنده‌ی سفیدی که ملک حمیر - که اتفاقاً بسیار به سندباد شبیه است - را نجات می‌دهد، قرابت و نزدیکی زیادی وجود دارد. آنجا که ملک حمیر قصد بیان سرگذشت پسران خود را دارد که دارای سری چون اسبند، به شرح مسافرتی می‌پردازد که بی‌شباهت به سفر دوم سندباد نیست. «بدان و آگاه باش که چون از پدر پادشاهی با من افتاد و مدتی برآمد و کارها نظام گرفت، مرا دیگر باره هوس بازرگانی خاست، ملک بوزیر سپردم و کشتی‌ها راست بکردم و بازرگانان را خیر کردم و چون موسم آمد در دریا نشستیم، چند ماه بر باد خوش می‌راندیم، پس ناگاه بادی برآمد و لنگرها بگسست و بادبانها بشکست و سه شبانروز ندانستیم که بر آسمانیم یا بر زمین. بعد سه روز که باد نشست پیش کار کشتی نگاه کرد و فریاد برآورد و زاری کرد که ای مسلمانان شهادت بیارید که کار ما به آخر رسید و کس از این جایگاه نرهد، ما گفتیم آخر چه افتاده است؟ گفت: نگاه کنید و آن سبزی ببینید. در میان دریا درختی است و این آب دریا جمله در پای آن درخت به سوراخی فرو می‌رود، و چون کشتی ما گرد خویش گشتن گرفت و می‌دوید و درخت بلندتر پیدا شد و تاریکی سوراخ با دید می‌آمد و ما شهادت آوردیم تا عاقبت همه کشتی‌ها بدان سوراخ فرو شد و آواز گریه و نغیر خلق می‌آمد، چون نوبت بکشتی ما رسید، من دست در شاخی از آن درخت زدم. به هزار جهد و حیلت پاره‌ای بالاتر شدم و تا زمانی بسیار گفتم می‌باید مردن اما یک روزی آخر بمانم، چون شب درآمد مرغی سفید چند لک شتری بیامد و بر آن درخت نشست من در زیر شاخها...»^{۱۴} البته هر چند ادامه‌ی این قسمت از داستان از متن اصلی ساقط



عجیب ترین و در عین حال گیج کننده ترین مطلبی که درباره‌ی رخ تاکنون بیان شده آن است که مارکوپولو، جهانگرد معروف ایتالیایی در سفرنامه‌ی خود از زبان مردم جزیره‌ی ماداگاسکار ذکر می کند

شده است با این حال آن گونه که استاد ملک الشعراء بهار نوشته‌اند ادامه داستان می‌تواند چنین باشد: «مرغی بزرگ می‌آید و بر درخت می‌نشیند و مرد به امید نجات همان شب یا شبی دیگر دستار خود را گشوده در آن هنگام که مرغ خفته است بر پای مرغ استوار کرده و یک سر دستار را بر کمر خود محکم می‌کند و بامداد مرغ پرواز کرده او را به هوا می‌برد و پس از دیر زمانی که مرغ به هوای طعمه به زمینی فرود می‌آید، مرد خود را از مرغ جدا ساخته به زمین می‌افتد و عاقبت به سرزمینی می‌رسد که مردم آن شهرستان سرهاشان چون سر اسب است... الخ» ۱۵ در مقابل چنین چهره‌ای که رخ در سفر دوم سندباد دارد، همین پرنده در سفر چهارم او، آنجا که بازرگانان تخم رخ را می‌شکنند و در نهایت موجبات غرق شدن خود توسط پرنده رخ ماده و نر را فراهم می‌نمایند، به دوگانگی این چهره بهتر می‌توان واقف شد.

در پایان آن چه که درباره‌ی منقولات داود انطاکی و ابن بطوطه و همچنین مارکوپولو شایان ذکر است این که داود انطاکی در تذکره‌ی خود (ص ۱۷۲) آن چه از پرنده‌ی رخ مد نظر قرار داده در واقع توصیف گونه‌ای از «پرنده‌گان پیل سان» Elephant Birds است که تا چند سده‌ی قبل در جزیره‌ی ماداگاسکار در شرق آفریقا زندگی می‌کرده‌اند و بلندی آنها به ۳ متر نیز می‌رسیده و اندازگی تخم‌هایشان در حدود ۳۳/۵۲ سانتی متر بوده است. اما این پرنده‌گان هیچ‌گاه قادر به پرواز کردن نبوده‌اند و آن چه سبب گردیده تا او آنها را رخ بنامد، خلط مشهودات خود و آن چه در افسانه‌های الف لیله و لیله خواننده بود می‌باشد. نقل ابن بطوطه نیز حاکی از آن است که او نه رخ را از نزدیک دیده و نه آن چه از آن به عنوان کوه تمیز می‌کند، قابل تصور است، شاید بتوان حدس زد که مشهود او یا گروه بسیار پرجمعیتی از مرغان دریایی بوده که از فاصله‌ی دور بدین شکل دیده می‌شده‌اند یا امواج بلند و سهمگینی که مقدمات توفان‌های عظیم منطقه‌ی حاره‌ای «Typhon» یا «Rukh» محسوب می‌شدند و «رخ» در لفظ ملاحان در واقع توفان بوده است نه پرنده‌ای به نام رخ، در این میان حتی خاطره‌ای را که مارکوپولو نقل می‌کند، نمی‌توان سندی دال بر وجود چنین پرنده‌ای دانست، چرا که او نیز همچون ابن بطوطه رخ را ندیده است و آن چه که او به شرح آن می‌پردازد شاید نوعی از کرکس بوده که در عربی به «الرخم» معروف است یا شاهین سفید سر است که بدان «الرخماء» می‌گویند و اتفاقاً هر دو نوع ذکر شده معمولاً در کناره‌ی



دریاها و سواحل زندگی می‌کنند و شباهت لفظی «الرخم» و «الرخماء» با واژه‌ی رخ به خلط چنین مسئله‌ای دامن زده است.

پاورقی:

- ۱- اوبهی هروی، حافظ سلطانی، فرهنگ تحفة الاحباب، به تصحیح و تشبیه فریدون تقی‌زاده طوسی و نصرت‌الزمان ریاضی هروی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵، ص ۱۷۱.
- ۲- تویسرکانی، محمد مقیم، فرهنگ جعفری، به تصحیح و تشبیه و تعلیق سعید حمیدیان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص ۲۲۸.
- ۳- رامپوری، غیاث‌الدین محمدین جلال‌الدین، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۴۰۴.
- ۴- رشیدی، عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی، فرهنگ رشیدی، به تحقیق و تصحیح محمد عباسی، تهران: کتابفروشی بارانی، ۲ ج، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۷۳۳.
- ۵- البحر، خلیل، فرهنگ عربی - فارسی [ترجمه المعجم العربی الحدیث] و ترجمه‌ی حمید طیبیان، تهران: امیرکبیر، ۲ ج، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۱۰۵۵.
- ۶- ابن بطوطه، محمدین عبدالله، سفرنامه‌ی ابن بطوطه (رحله‌ی ابن بطوطه)، ترجمه‌ی محمدعلی موحّد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲ ج، ۱۳۴۸، ج ۲، صص ۳۱۴ - ۳۱۳.
- ۷- الف لیله و لیله، ترجمه عبداللطیف طسوجی، به سعی و اهتمام آقا محمداسمعیل تاجر کتابفروش، تهران: کارخانه میرزا علی اصغر (چاپ سنگی)، ۲ ج در یک مجلد، ۱۳۲۰ ق، ج ۲، صص ۳۰۰ - ۲۹۹.
- ۸- پولو، مارکو، سفرنامه مارکوپولو، با مقدمه جان ماسفیلد، ترجمه‌ی حبیب‌الله صحیحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، کتاب سوم، ص ۲۹۰.
- ۹- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران [مؤسسه لغت‌نامه دهخدا]، مقدمه، ۱۴ ج، ۱۳۷۳، ج ۷، ص ۱۰۵۳۱.
- ۱۰- بورخس، خورخه لوئیس، کتاب موجودات خیالی، ترجمه‌ی احمد اخوت، تهران: آرست، ۱۳۷۳، ص ۱۱۴.
- ۱۱- ستاری، جلال، افسون شهرزاد (پژوهشی در هزار افسان)، تهران: توس، ۱۳۶۸، ص ۹۴.
- ۱۲- بورخس، خورخه لوئیس، همان، صص ۱۷۳ - ۱۷۲.
- ۱۳- کویاجی، جهانگیر، کورجی، آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمه‌ی جلیل دوستخواه، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۲، ص ۱۰.
- ۱۴- مجمل‌التواریخ و القصاص به تصحیح محمد تقی بهار «ملک الشعراء» تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۸، صص ۵۰۶ - ۵۰۵.
- ۱۵- همانجا و همان صفحات.
- ۱۶- حبیبی، طلعت، جانورشناسی عمومی: مهره‌داران: یا همکاری مهدی راعی، تهران: دانشگاه تهران، ۴ ج، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۲۹۴.